

The Prerequisites and Conditions of Governance in the “Post” Era with an Emphasis on Iran

Mohammad Taghi Ghezelsofla * 

Associate Professor, Department of
Political Science, University of
Mazandaran, Babolsar, Iran

Abstract


The present descriptive-analytical research has been conducted in an attempt to find the requirements of governance in the "post-..." era. Today, major developments in epistemology and fundamental changes of ideology have seriously changed the political affairs. These two transformations have made the institution of the state and its governance in the development era the most important priorities of policymaking and theorizing. In response to the question raised, this article is organized in two sections: in the first section, after explaining the logic of transition to the "post-..." era and the reasons for finding the importance of governance, the most important requirements of governance in the age of development have been proposed by emphasizing the moral/native conditions of Iran as one of the countries on the path of development. For this purpose, a critical normative theoretical approach has been used considering the governments responsible for preparing "fundamental goods". The results of this research show that issues such as rethinking the philosophy of development, paying attention to the idea of alternative development, improving the quality of the development-oriented government, and the teleology of governance in the age of development with local requirements are some of the most important issues that should be on the agenda of governments seeking development, including the government of Iran.

Keywords: Political Philosophy, Development Governance, Government, World politics, Iran

* M.t.ghezel@gmail.com

How to Cite: Ghezelsofla, M. T. (2022). The Prerequisites and Conditions of Governance in the “Post” Era with an Emphasis on Iran. *State Studies*, 8(30), -. doi: 10.22054/tssq.2022.70298.1336

پیش نیازها و شرایط حکمرانی دولت‌ها در دوران «پسا»ها با تأکید بر ایران

محمد تقی قزل‌سلی *  | دانشیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

چکیده

این مقاله در پاسخ به این پرسش اصلی به نگارش درآمده است که الزامات و بایسته‌های حکمرانی دولت‌ها در «عصر پساها» کدام‌اند؟ بر کسی پوشیده نیست که امروزه دو تحول عمده یکی در معرفت‌شناسی و دیگری تغییر بنیادین سیمای ایدئولوژیک جهان، امر سیاسی را دستخوش دگرگونی جدی کرده است. این دو دگرگونی، نهاد دولت و مساله حکمرانی آن در توسعه را به مهمترین اولویت سیاست‌ورزی و نظریه‌پردازی تبدیل کرده است. با این توضیح و در پاسخ به پرسش مطروحه نوشتار در دو بخش تنظیم شده است: در بخش نخست پس از ایضاح منطق گذار به عصر پساها و دلایل اهمیت یافتن مقوله حکمرانی، با بهره‌گیری از رهیافت هنجاری انتقادی که وظیفه دولت‌ها را «تمهیدخیرهای بنیادین» می‌داند، مهمترین الزامات حکمرانی توسعه را با تأکید بر شرایط اخلاقی / بومی ایران به عنوان یکی از کشورهای در مسیر توسعه مطرح کرده است. برآیند پژوهش نشان می‌دهد مسائلی چون بازاندیشی در فلسفه توسعه، توجه به ایده توسعه جایگزین، ارتقای کیفی دولت توسعه‌گرا و غایت‌شناسی حکمرانی توسعه با الزامات بومی از جمله مهمترین مواردی هستند که باید به دستور کار دولت‌های طالب پیشرفت و من جمله دولت در ایران تبدیل شود. مقاله حاضر به دلیل طرح افق پیشروی حکمرانی دولت‌ها از چارچوب نظری هنجاری انتقادی استفاده کرده و روش آن توصیفی تحلیلی است. **واژگان کلیدی:** فلسفه سیاسی، حکمرانی توسعه، دولت، سیاست جهانی، ایران.

طرح مساله

اندیشه و فلسفه سیاسی در طول سده‌ها میراثی گرانبها از متون سیاسی بنیادین را برای اجتماعات سیاسی و حکومتها به جای گذاشته است. در این میان پرسش‌ها و دغدغه‌های مهمی در زمینه‌های گوناگون زندگی سیاسی مثل ضرورت و ماهیت دولت، قانون، عدالت و قدرت طرح و بسط یافته است. دو دهه پس از هزاره جدید، انبوه پژوهش‌ها و نیز کثیر تحولات اجتماعی و سیاسی مؤید این واقعیت است که مساله دولت و به تعبیر سیاسی، «قضیه بهترین رژیم» هم چنان مهمترین موضوع سیاست‌ورزی و نظریه‌پردازی است. از این قرار همه ما بر سر وجود عنصری به نام دولت و نقش بسیار مهم آن در زندگی اجتماعی اجماع داریم (گل‌محمدی، 9:1392 و دلاکامپانی [10:1382]). اینک در گذار به عصر پساها که بازتاب دگرگونی‌های عمده معرفت‌شناختی و تغییر سیمای ایدئولوژیک جهان است، بحث‌های گسترده و مهمی درباره جایگاه دولت و نقش دولت در پیوند با جهانی‌شدن، حکمرانی و توسعه در جریان است.

دولت‌ها از اواخر قرن بیستم تاکنون تحولات و فرازوفرودهای مهمی را پشت سر نهاده‌اند، اما آشکار است که امروزه مقوله دولت و دوام و پیشرفت آن به میزان فزآینده‌ای در همه سطوح محلی، ملی، و جهانی با مقوله حکمرانی گره خورده است. از این رو حقیقت مهم و البته دشواره بسیاری از دولت‌ها من جمله ایران، چالش‌های ناشی از حکمرانی در سطوح مختلف توسعه است. حکمرانی دولت در توسعه برای کشور ما هم پای دیگر جوامع، در پیوند با شبکه‌ای از تعهدات فراملی و فراملی تعریف می‌شود. ایران کنونی به اعتراف بسیاری از صاحب‌نظران، در مقام یک قدرت مهم منطقه‌ای، وارد سده بیست‌ویکم شده است. (آبراهامیان، 337:1396 و Patricia Rakei, 2008:29-30) و دولتی در آن شکل گرفته که اقتدار خود را از مرکز به اقصی نقاط جهان گسترش داده است. با این همه چنین دولتی نیز نیازمند آن است در افق پیش رو و با توجه به بحران‌ها و مشکلاتی که از جهات اجتماعی و اقتصادی با آن دست و پنجه نرم می‌کند به مقوله حکمرانی توجه جدی نماید. از این قرار پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که الزامات و بایسته‌های حکمرانی دولتها به ویژه دولت ایران در _عصر پساها_ چگونه است؟ از آنجا که پژوهش حاضر از

چارچوب نظری هنجاری - انتقادی بهره خواهد گرفت. به این منظور در بخش نخست وجوهی از رهیافت مذکور ارائه می‌شود و پس از آن منطق متغیرهایی چون حکمرانی و گذار به دوران پساها ایضاح مفهومی می‌شود. این توضیحات خود دستمایه‌ای برای بخش دوم و پاسخ به سؤال طرح شده خواهد بود. نوشتار حاضر با هدف گرامیداشت خاطره استاد فقید احمد گل‌محمدی تقریر شده است از این رو تلاش شده تا در مقاله از دستاوردهای پژوهشی ایشان نیز استفاده شود.

چارچوب نظری؛ تحلیلی هنجاری انتقادی

این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که مطالعه روشمند دولت، به سنت سترگ فلسفه سیاسی تعلق دارد که عمدتاً به وجه هنجاری دولت (گل محمدی، 1396: 17) و تحولات آن در دوره‌های مختلف متمرکز بوده است. مضاف بر آن از حیث هستی‌شناختی نیز خود فلسفه سیاست مشخصاً رویکردی هنجاری دارد، امری که به چیستی سرشت نظم صحیح و نیک و سامان خوب جمعی می‌پردازد و در یک موقعیت سیاسی مشخص می‌کند که چه چیزی عملاً از حیث اخلاقی ضروری و در عین حال عیناً ممکن است. (منوچهری، 1395، جلد دوم 46:). از سوی دیگر، از آنجا که فلسفه سیاسی از شاخص‌های هنجاری چون عدالت، آزادی، حق، دوستی و وفاق به شیوه‌ای انتقادی سخن می‌گوید، بخشی از فلسفه اخلاق است. به کلام آیزایا برلین، فلسفه سیاسی هنجاری - انتقادی عبارت است از کشف یا کاربرد اندیشه‌های اخلاقی در عرصه سیاسی (Gray, 1995: 120). وجه مشخصه اندیشه‌ورزی هنجاری تفحص در باب اموری است که در راستای زندگی نیک قرار دارند. به عبارت دیگر اندیشه هنجاری - انتقادی تصویری نمادین از یک کلیت نظم‌یافته از سیاست یا نظم سیاسی را ارائه می‌دهد. گو آنکه دانش سیاسی در تعبیر کالین‌های، سروکار داشتن با دولت و فعالیت حکومت‌ها است (های، 1385: 119). این تعبیر تا اینجا به روشنی گواهی است بر اینکه چرا در پژوهش حاضر نیازمند بهره‌گیری از رویکرد هنجاری - انتقادی هستیم. به ابتدای ماهیت هنجاری - انتقادی، نظریه سیاسی در پی طرح این پرسش‌ها بوده است: حکومت چگونه باید عمل کند؟ کدام اصول اخلاقی باید بر شیوه رفتار آن با شهروندان حکمفرما باشد؟ و اصولاً چه نوع نظم سیاسی بهترین است؟ این بایدها

تأییدی است بر ماهیت فلسفه اخلاق در نظریه سیاسی که به موجه‌سازی یا مشروعیت امر سیاسی کمک می‌کند (سویفت، 22: 1385).

چنانکه به اشاره گذشت با وجود آنکه در طول دهه 1950 و 1960 سخن از مرگ فلسفه سیاسی به میان آمد، اما از دهه 1970 این حوزه از رویکرد هنجاری - انتقادی مجدداً تقویت شده و تاکنون هم به دقت تداوم یافته است (Marder in Magun, 2020:27-28). آنچه ماهیت این رهیافت را تشدید کرده تلاش برای پاسخ به این پرسش اساسی است که چگونه قلمرو حیات جمعی یا جهان زندگی آدمیان از امر مطلوب فاصله گرفته و هنجارهای عامی چون عدالت، کارآمدی، گفت‌وگو، وفاق و مشروعیت تا به این میزان تضعیف شده است. امروزه حیات سیاسی ما چه در ساحت دولت و چه جامعه مدنی، با دیگر جوامع گره خورده است. از آن رو نمی‌تواند بدون فهم مناسبی از این وضعیت پیچیده و لغزنده قابل اتکا باشد، چرا که به قول بیرد، بدون آگاهی و پیوند با کارآمدی، تنها به امری تئوریک چونان گذشته فرو کاسته خواهد شد (Bird, 2006: 251).

فلسفه سیاسی به واسطه ماهیت هنجاری - انتقادی باید که نسبت به بحران‌ها آگاه شده و پیوسته هشدار دهد؛ به این معنی که به شدت در مورد امکانات بینظیر و بحران‌های عصر و نسبت به منابع شناختی فلسفه سیاسی هشدار دهد و به قول اُسولیوان هر چه بیشتر با جهان و مسائل مبتلا به آن درگیر شود (اُسولیوان، 397: 1389). به همین ترتیب نسبت به واقعیت فراگیر سرکوب و بدبختی انسان‌ها، آگاه و از بُعد اخلاقی و هنجاری متعهد به ترسیم علت‌های آن باشد و در جهت‌گیری خود به ابتدای شرایط زیست عصر پساها، با گذار از «غیریت‌سازی»، جهان وطنی تر فکر و عمل کنند. یک نظریه پرداز، در این رهیافت، دیگر ایدئولوگ نیست او از نظر فکری جدی و از حیث اخلاقی مسئولانه عمل می‌کند. بر این اساس رهیافت هنجاری - انتقادی فلسفه سیاسی در پی تعریف مشخص و روشنی از امکان دستیابی به ترجیحات ارزشی زندگی کنونی مثل آزادی، عدالت و وفاق میان شهروندان و دولت حاکم است.

مبانی نظری

۱) گذار به دوران پساها

از دیدگاه راقم این سطور، گذار به عصر پساها که بُعد زمانی آن تقریباً و تحقیقاً دهه پایانی سده بیستم و مصادف با فروپاشی کمونیسم است، مبین روح زمان‌هایی است که دو وجه یا صورت را بازتاب می‌دهد: اولین آن ناظر بر الگواره یا پارادایم شناختی است که با اندکی تسامح اصطلاح فرااثبات‌گرایی بهترین کلیدواژه برای آن است. آلن تورن در کتاب پارادایم جدید (2007) با استناد به چرخش فرهنگی ناظر بر گذار زبانی و فلسفی، گذار به دوره جدید را تأیید کرده است (تورن، 1396 و Tourian, 2007). در عصر پساها، معرفت‌شناسی اثبات‌گرایی حامی شناخت‌شناسی تبیینی بود و با اتکا بر مشاهده و تحقیق تجربی خود را ادامه نهج علمی قلمداد می‌کرد و بر آن بود در همین مسیر علم الاجتماع اثباتی به استقرار جامعه‌ای منظم و شفاف منتهی گردد. در سده بیستم این رویکرد نیروی حیاتی خود را از دست داده و انواع نحله‌های پسااثباتی و انتقادی جای این کلان روایت را گرفتند. ناگزیر بسیاری از مبانی و مؤلفه‌های نظریه‌پردازی تبیین را به نفع فهم رها کردند. به این معنا دوران پسااثبات‌گرایی/پسامدرن آوردگاهی شد از شالوده‌شکنی دوالیسم‌های معرفتی و در مقابل استقبال از فضاهای بینابینی/بینادهنی که مخالف غیریت‌سازی علم یا فلسفه بودند و حامیان امروزی آن به درستی موافق هم‌روی و بهره‌گیری از دستاوردهای تمام عرصه‌های علوم فرهنگی‌اند.

با این توضیح عصر پساها نوید دورانی می‌دهد که انواع پساها از جمله پسامدرن، پسا حقیقت، پساتاریخ و پسامارکسیسم و ... از جمله آن‌ها به شمار می‌روند. از یک منظر، در این موقعیت ناشی از چندگانگی نظری توضیح بی‌طرفانه نظریه‌ها اگر نگوییم ناممکن بالطبع خصلت تفسیری گرفته است. به ویژه این نگرش مبنای ثابت و خدشه‌ناپذیری برای دانش اثباتی قائل نیست (معینی، ۱۳۸۵: ۱۳۶). با نقد کلان روایت‌ها و بسط آنچه کالین‌های تردید‌گرایی شناخت‌شناسانه‌ی نامد یافتن یک زبان واحد برای گزارش امور جهان و هستی دسترس‌ناپذیر شده است (های، ۱۳۸۵: ۳۶۷). اما از سوی دیگر، این جهان سرشار از سوءظن و تردید و مخاطره که در آن مطلقاً لعنانه‌ای گذشته به هیأت‌های گوناگون واقعی و نوالیهاتی و سیاسی درآمده است (بلومبرگ،

۱۴۰۱: ۳۰). این تحولات می‌تواند به انواع مسائل میان فرهنگی میدان دهد و در نتیجه، آن هنجارها و ارزش‌ها و زیست‌جهان‌های انسانی، شرایط نوپدید از درک دیگری و تکثیر عرصه عمومی نظریه‌پردازی را رونق بخشد. به زبان فلسفی لیوتار و دریدا بداعت منطق‌شکنانه هرمنوتیک معنا امکان جدیدی از عدالت، علم و دولت را پیش می‌کشد (ایلزورث، ۱۳۹۴: ۳۶). ایضاح صورت دوم عصر پساها این دعوی را آشکارتر میکند. عصر پساها ورود به دورانی از دگرگونی بنیادین ناشی از تغییر سیمای ایدئولوژیک جهان است که با گذار از ایدئولوژی‌زدگی-مثل علم‌زدگی / فلسفه‌زدگی-عرصه را برای رقبای فرهنگی و هویتی باز کرده است (قزلسفلی، ۲۰۰: ۱۳۹۹). ماهیت و سرعت ناشی از ورود به دوران جدید، ناشی از آنچه هلد و مکگرو، محرک‌های عمیق دوران پساها عنوان می‌کنند (هلد و مکگرو، ۱۳۸۸: ۱۷). از جمله زیرساخت‌های در حال دگرگونی ارتباطات جهانی، تقسیم کار جهانی جدید، رشد مهاجرت و جابجایی مردمان و تخریب محیط زیست، در واقع واژه تفاوت را به امر سیاسی معاصر گره زده است. این وضعیت اگرچه زیست‌متمدنانه در سطح جهانی را ناگزیر از تن دادن به فرمول مذاکره فراگیر می‌کند، در سطح داخلی سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها، از جمله دولت در ایران را به این سمت سوق می‌دهد تا مطابق دستور کار جدید حکمرانی توسعه نقشه راه را طراحی نماید.

۲) حکمرانی یا حسن اداره‌گری

از آنجا که در دوره کنونی، دولت‌ها بیش از پیش تحت تأثیر رویدادهایی قرار می‌گیرند که بیرون از دسترس قلمرو یا حوزه استحفاظی آنان شکل می‌گیرد (گلمحمدی، ۱۳۸۶: ۲۱۸)، ناگزیر مقوله حکمرانی در عرصه‌های مختلف سیاست بیش از پیش به صورت فعالیت فروملی و فراملی در می‌آید. تأکید می‌کنیم، از دیرباز یکی از مهمترین دغدغه‌های تفکر سیاسی و نظریه سیاسی همواره توجه به مسأله حکومت و چگونگی اعمال آن بوده است. به گونه‌ای که این امر اساساً متفکرین سیاسی را از آغاز اندیشه سیاسی تا دوران مدرن و حتی پسامدرن بر آن داشته است که توجه به امر حکومت و تعریف دولت و چگونگی اعمال قدرت توسط این نهاد را مرکز ثقل مباحث خود در حوزه اندیشه سیاسی قرار دهند. متفکرین در این حوزه چه از منظر

تعریف کلاسیک حکومت و دولت و چه در دوران مدرن اساساً بر این امر تأکید ویژه داشته‌اند که ماهیت اختیارات قدرت دولتی و شیوه اعمال آن چگونه باید باشد. از این قرار است که مفهوم حکمرانی خوب با شاخصها و دلالت‌ها و پیامدهای زیاد در دو دهه پایانی قرن بیستم وارد قاموس علوم اجتماعی و با پذیرش گسترده روبه‌رو شد. از مهم‌ترین مباحث مربوط به این دیدگاه، تغییر نقش دولت از نهادی تأمین‌کننده به نهادی توانمندساز است.

اندک تأملی در سابقه سیاست از ارسطو تا ماکس وبر نشان می‌دهد که نقش و ایده بنیادین همواره متعلق به حکومت بوده است. حکومت در گسترده‌ترین معنا فرمانروایی کردن یا کنترل دیگران است و به تعبیر درست اندرو هیوود می‌تواند در برگرفته هر سازوکاری باشد که از راه آن فرمانروایی منظم حفظ و اجرا می‌شود (هیوود، 1390: 39 و Goodin and Klingemann, 1998:629). این تلقی، استحکام خود را در طول قرن‌ها حفظ کرده بود. از نیمه قرن 19 و در نتیجه عوامل متعددی چون تعمیق جریان نقش مردم در سیاست، بروز اعتراض‌های گسترده‌تر قشر فرودست جامعه تا تخصصی شدن عرصه سیاست برای تخصیص مناسب ارزش‌ها شاهد فشارهایی برای تمرکز زدایی از حکومت بوده‌ایم تا مسئولیت‌ها از دولت و نهادهای سنتی آن به یک یا چند سطح اقتصادی و سیاسی انتقال پیدا کند. با این حساب عصر پساها و گذار به موقعیتی که مارتین آلبرو زیستن در عصر جهانی نامیده است (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۱) همانا لحظه تاریخی است که ما را از مرحله حکومت و ماهیت لویاتانی، و خصلت تک‌ساحتی آن، به مرحله حکمرانی وارد کرده است (Ohmae, 2008: 223-228). با توجه به این شرایط دانسته شد که اکنون مجموعه‌ای بزرگ و مرکب از بخش‌های خصوصی و عمومی در قالب عبارت تازه باب شده حکمرانی خوب باید به کمک دولت بیاید. لذاست که حکمرانی خوب که اطلاق گسترده‌تر حکومت است، از دهه ۸۰ میلادی در عرصه علوم اجتماعی و علوم سیاسی مورد توجه و استفاده قرار گرفت. در طول دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی نهادهای وابسته به سازمان ملل، بانک جهانی و برخی از نظریه‌پردازان در گسترش این مفهوم نقش اساسی داشته‌اند (Rosental and Poluha, 2002:204).

این اصطلاح، به شیوه‌های گوناگون برای بهینه‌سازی و هماهنگ‌سازی زندگی اجتماعی اشاره دارد. اگر چنین باشد، پس حکومت خود یکی از نهادهای فراگیر در امر حکومت‌مداری است. ابزارهای اصلی حکمرانی عبارتند از: بازارها، سلسله مراتب‌ها، و شبکه‌ها و فضای جریان‌ها (عجم اوغلو، نورث و دیگران، ۱۴۰۱: مقدمه). کاربرد اخیراً ملموس این واژه نمایانگر دگرگونی‌هایی مانند ایجاد شکل‌های جدید مدیریت، اهمیت فزاینده شبکه‌های سیاست و تأثیر بیشتر سازمان‌های فراملی و فروملی یعنی حکمرانی چند سطحی است. به نظر برخی از تحلیلگران، حکمرانی خوب جهانی انتقال از سازو کارهای فرماندهی و کنترل به اعتماد و اتکا بر مسئولیت و چانه‌زنی است. ولی از دید عده‌ای دیگر، عملی کردن این ایده همیشگی، به معنای کمتر حکومت کردن است. یکی از آثار مهمی که در اوایل دهه ۹۰ و در توضیح این روند به نگرارش درآمدن کتاب تاثیرگذار باز آفرینی حکومت اثر مشترک ازبورن و گابلر است. طبق این پژوهش، حکومت وقتی بهتر کار می‌کند که کارش سیاست‌سازی و دادن خدمات باشد. از این رو اجرای سیاست را باید به مجموعه‌هایی که کارگزاران دولت و بخش‌های فربه شده خصوصی‌اند واگذار کرد (Osborne and Gaebler, 1992: 68-72). اندرو هیوود در پژوهش اخیر خود توضیح می‌دهد که چگونه با جهانی‌شدن، از ساختار حکومت وبری در عرصه سیاسی به وضعیتی می‌رسیم که در آن نیاز داریم خود را با بعضی شرایط جدید سازگار کنیم. در رأس این شرایط، لزوم تعریف و اصلاح نقش حکومت است. وجوه دیگر عبارتند از، تمایز و تفکیک نقش‌ها، مسئولیت میان حکومت و بازارها، احیای مناسب حوزه‌های خصوصی و عمومی و سرانجام ضرورت تغییر از ساختار عمودی و سلسله مراتبی غیرمنعطف به حکومت شبکه‌ای یا شبکه‌ها که سبب تسریع روند مرکزیت‌زدایی میشود (Heywood, 2000: 123-125). از این رو ملاحظه می‌کنیم که در این تحول و گذار حکمرانی خوب، دو عنصر نقش اساسی دارند. رقابت و مشارکت مردم در شئون مختلف و دیگری پاسخگویی حکومت در عرصه‌های گوناگون.

بایسته‌های حسن اداره‌گری در ایران امروز

نیک دانسته شدن موضوع حسن اداره‌گری (حکمرانی خوب)، در پاسخی به شکست‌های فلسفه توسعه و روش‌های مدرنیزاسیون در آغاز دهه ۱۹۸۰ به ویژه

تجربیات دشوار و پیشینه‌های رنگارنگی که دولت‌ها را در زمینه ضرورت همراهی یا تغییر سیاست‌های توسعه دوران جدید ناگزیر به بازاندیشی در حکمرانی توسعه کرده است، معنا می‌یابد. در عین حال همانطور که قبلاً گفته شده است، این موضوع به معنی اعتراف به شکست اقتصادهای دستوری و پیدایش اتفاق نظر در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول پیرامون کارایی نسبی راهبردهای اقتصاد جهانی از نظم سیاسی و پیشرفت است. برآمدن موج جدید جنبش‌های نوین اجتماعی در بخش‌های مختلف جهان به همراه تقاضا برای ارتقای حکمرانی و شکل‌های پاسخگوتر حکومت هم از دلایل دیگر شیوع این روند ناگزیر است (فلین، ۱۳۹۶: ۴۴). نگرش فزاینده‌ای از این بابت وجود داشته است که فساد گسترده، منابع داخلی و خارجی دولت‌های در حال توسعه را به باد دهد و رشد چشمگیر جهانی شدن ضرورت ایجاد محیط‌های سالم سیاست‌گذاری در داخل و مدیریت اجتماعی و اقتصادی را بالا برده است (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۴۴۴).

در اینجا حکمرانی به معنی عمل یا شیوه حکومت کردن و اعمال کنترل یا اقتدار بر اقدامات اتباع از طریق منظومه‌ای از مقررات متناسب با دگرگونی‌های زمانه است. بنابراین گوهر اداره‌گری را می‌توان چگونگی حکومت بر مردم و چگونگی اداره و تنظیم امور دولت دانست. تسریع و تأکید بر تعمیق حکمرانی توسعه محور که امروزه از سوی صاحب نظران و دولت‌مردان اینجا و آنجا ابراز می‌شود، نشان روشنی است از اهمیت این موضوع و آسیب‌شناسی ساختار معیوب نظام‌های سیاسی. برای مثال، محمداقرا قالیباف رئیس مجلس ایران در اشاره به معضلات و مشکلات ساختاری کشور به این مهم توجه نشان داده است که چالش مهم دولت در ایران امروز، همانا شفاف‌سازی، هوشمندسازی و مردمی‌سازی و به طور کلی حکمرانی قوی است (قالیباف، ۱۴۰۱ در منابع اینترنتی).

برآیند بررسی نظریه‌ها و گفتمان‌های توسعه به همراه تجربه‌هایی که از رژیم گذشته شاهد بوده‌ایم، حاکی از وجود و تداوم مشکلات عدیده توسعه بوده است. از این منظر گرچه رخداد انقلاب اسلامی را می‌توان سپهر نظری و پراتیک نقد نظریه‌های مدرنیزاسیون و ارائه مدل نوپدید با اقتضائات بومی معرفی کرد. اما این بدان معنا نیست که نظم سیاسی جدید در تمام ساحت‌های حکمرانی توفیق داشته است. برای مثال منتقدی می‌پرسد چرا در حالی که کشور ما، از عموم نهادهای رشد برخوردار است، اما

خروجی آن در حکمرانی توسعه، هم‌چنان نحیف است؟ (سرزعی، ۱۳۹۶ در منابع اینترنتی). با آگاهی از این که هنوز بیش از صد کشور توسعه‌نیافته در جهان وجود دارد، اما از این مساله مهم نباید غافل شد که عصر جهانی و به تبع آن تنوع امکانات و نظریه‌ها همچون یک امکان، پیش روی کشور ما و دیگر کشورهاست.

راقم این سطور، در همراهی با دیدگاه‌های انتقادی مطرح شده در سال‌های اخیر که در حوزه مطالعات پساتوسعه قرار می‌گیرد، بر آن است با دستمایه قرار دادن رویکرد هنجاری-انتقادی، می‌توان به ارزیابی مجدد جایگاه و ضرورت‌های حکمرانی توسعه پرداخت. در دنیای پساها، پساکرونا، ما بیش از دهه‌های اخیر، نیازمند تأمل درباب ابزارهای توسعه، به تأمل انتقادی و صریح درباب غایات آن نیازمندیم؛ به تعبیر کراکر علاوه بر تأمل انتقادی درباره چگونگی اندیشیدن متأملانه درباب چیستی هم نیازمندیم (کراکر، ۱۳۹۵: ۲۸۸). مهم‌ترین مساله در کنار نقادی ماهیت و روند توسعه کشور ما، طرح این پرسش بنیادین است که با توجه به ضرورت تسریع و تداوم حکمرانی در دنیایی که این مهم را ناگزیر ساخته است، چه معیارها و مؤلفه‌هایی باید در دستور کار قرار بگیرد؟ اصلاً توسعه انسانی‌محور و توسعه زیست‌بوم‌محور واجد چه مختصاتی است؟ از منظر فلسفه حکمرانی باید اعتراف کرد، ناکارآمدی ایدئولوژی‌های ناموزون و بی‌تناسب با توسعه پایدار در اغلب کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه، هزینه‌های هنگفتی که بر زیست‌جهان آدمی و طبیعت وارد کرده است. امری که سبب شده در دنیای پساها، اخلاق توسعه‌ای مورد توجه جدی قرار بگیرد. از این قرار اخلاق توسعه، وجه معناگرایی از تفکر انتقادی - هنجاری، استراتژیک است که در پی مواجهه با بحران‌ها و معضلات سبب‌ساز رنج بشری و در عین حال تشخیص معضل / بحران است. حال اگر توسعه باید به مثابه یک پروژه هنجاری - انتقادی و مبتنی بر اصول اخلاقی - بومی فهم شود، به گونه‌ای که فرایندهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌اش در جهت بهبود ملموس زندگی امروزمان ساماندهی و تعریف شود، می‌باید دارای چه مختصاتی باشد؟ به عبارت دیگر از منظر هنجاری چه چیزهایی باید مورد توجه و عمل نخبگان سیاسی کشورها من جمله کشور ما قرار بگیرد؟ اصولاً پیش نیازها و شرایط حکمرانی دولت توسعه‌گرا چیست؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها پس از تشریح یک دیدگاه تحلیلی و نظری که در سطور

پیش مطرح شد، در ادامه به تبیین رویکرد تجویزی برای تسهیل رفع معضلات حکمرانی توسعه در ایران امروز می‌پردازیم.

- بازاندیشی در میراث گذشته: ما در دهه‌های ماضی، شاهد رهیافت‌های متعددی در زمینه توسعه و توسعه سیاسی بوده‌ایم. می‌توان با اندکی تسامح گفت هر کدام از دولت‌هایی که در این چند دهه بعد انقلاب اسلامی زمام امور را در دست گرفته‌اند از یک ایدئولوژی خاص در این زمینه به شکل ناقص و ناموزون بهره گرفته‌اند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۸۹)، یا حداقل می‌شود گفت دعوی همراهی و همجواری با این الگوها را مد نظر داشته‌اند: نظریه‌نوسازی، نظریه‌های وابستگی، لیبرالیسم نو و پساتوسعه، با توسعه پایدار و رهیافت‌های مردم‌نگر و مشارکتی از جمله این موارد هستند. طبیعی است هر یک از این رهیافت‌ها و گفتمان‌های توسعه متأثر از شرایط وضعی - دلالتی عصر خود بوده‌اند. از دیدگاه انتقادی اخیر، نظریات کلاسیک توسعه در سطحی انتزاعی صورت‌بندی شده بودند و واسازی این نظریه‌ها در دوران پساتوسعه نشان میداد که عموماً تقلیل‌گرا، جهان‌شمول محور، حقیقت‌مدار و استیلاجوی بوده‌اند (سجادی، ۱۳۹۵: ۹۴). تجربه سده گذشته نشان داد مشکلات ناشی از رقابت دو بلوک در دوران جنگ سرد و منافع قدرت‌های بزرگ همواره رهیافت‌های توسعه را با اغراض ایدئولوژیک آلوده کرده است. برای مثال با فروکش کردن جنگ جهانی دوم، زمینه برای شکل‌گیری جنبش‌های استقلال‌طلبانه در مناطق در حال توسعه و پیرامونی مساعد شد. در مقابل خیزش آمریکا در مقام قدرت برتر جهانی و تلاش این کشور در رقابت با کمونیسم و تشکیل بلوک شرق، تداوم جنگ سرد و برخی عوامل دیگر، ضرورت تدوین نظریه‌های مدرنیزاسیون و دموکراسی را تقویت کرد (قاضی مرادی، ۱۳۹۸: ۴۵). ضمن آنکه نظریه‌پردازان هر دوره نیز در دکترین‌های خود برخی مؤلفه‌های جدی توسعه‌نیافتگی را حال به هر دلیل مورد توجه قرار نداده‌اند. برای مثال، در نظریه‌های نوسازی که به صورت‌های مختلف مدرنیزاسیون، نوکلاسیسم و نولیبرالیسم تجلی یافته است، ما عموماً شاهد رویکرد کمی به توسعه هم‌چون رشد اقتصادی صرف بوده‌ایم که در آن تأکید شده یک هماهنگی رفتاری و بهبود فنی از طریق بازار، برطرف‌کننده معضلات توسعه است. برای مثال، منتقدان به نظریه‌نوسازی نه تنها با رویکرد تک‌خطی مندرج در این رویکرد مخالفت کردند، بلکه بر فرض ناسازگاری ذاتی میان سنت و تجدد که نوسازی بر اساس آن

تعریف می‌شد، نقد وارد کرده و هم‌چنین توجه افراد و کشورها را به این موضوع جلب کردند که روندهایی چون استعمار، سلطه شرکت‌های چندملیتی بر اقتصاد کشورهای در حال توسعه و اهمیت نظام بین‌المللی هر یک نقشی در روند توسعه ناموزون جوامع در حال توسعه داشته است (Inglehart, 1997, 7-15). در مجموع مشکل گفتمان یا جریان اصلی توسعه این است که عوامل و فرایندهای کیفی تاریخی و فرهنگی، پیشرفت غیر خطی جامعه و اخلاق توسعه تا دغدغه‌های زیست محیطی را مورد توجه قرار نداده است. در عین حال توسعه از گونه نولیبرالی به طرد اجتماع و نابرابری‌ها در جامعه امروزی دامن زده و از حیث آسیب‌شناختی فرایندهای پرشتاب جهانی‌سازی، به قول اسوالدو ریورو داروینیسیم بین‌المللی ایجاد کرده که بهره‌وری آن تنها برای اقلیتی مشهود بوده است (ریورو، ۱۳۸۶:۸۴). همین نقصان و خلاء، زمینه ساز نابرابری‌ها و اشکال مختلف شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی در کشورهای در حال توسعه بوده است.

- توجه به چشم‌اندازهای نو و جایگزین در توسعه: مسائل و مشکلاتی که درخصوص نظریه‌های قدیمی توسعه در نکته یک مورد اشاره قرار گرفت، زمینه‌ای شد تا یک تجدید نظر اساسی در معنای توسعه و دکترین‌ها و استراتژی‌های توسعه صورت گیرد. این تجدید نظرها به زمینه‌هایی برای «توسعه جایگزین» (پیت و هارت ویک، ۱۳۸۹، ۲۷۵) فرصت عمل داده که باید آن را امکانی از نوعی توسعه‌گرایی انتقادی - اخلاقی تلقی کرد. در این چارچوب متفکران و صاحب نظران و اهل سیاست ما نیاز دارند ضمن بهره‌گیری از تجربه‌های موفق پیشین، از رویکردهای متأخر که از سوی نظریه‌پردازان «عصر پساها»، از جمله پساتوسعه‌گرایان، نهادگرایان جدید، و حامیان توسعه اخلاق‌نگر عرضه میشود، استقبال کنند. حضور این نظریه‌های انتقادی فرصتی فراهم کرده تا این بازسنجی و ساختارشکنی‌های انتقادی زمینهای شوند تا نابرابری‌های مفهومی و سیاسی یا اخلاقی آن برجسته و در نهایت مرتفع شوند. در سال‌های اخیر نظریه‌پردازان مهمی در عرصه توسعه هم‌چون دنیس گولت، که از او به عنوان «بنیان‌گذار اخلاق توسعه» (منوچهری، ۱۳۹۵، ۳۳۳) یاد می‌شود به همراه گونار میردال، دیوید آلن کراکر، محبوب‌الحق و آمارتیا سن، بر این مهم اتفاق نظر داشته‌اند که حال توسعه باید به مثابه یک پروژهٔ هنجاری مبتنی بر پاره‌ای ترجیحات ارزشی و اصول اخلاقی فهم شود و

فرآیندهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن باید در جهت بهبود زندگی تمام مردم ساماندهی شود. میردال، گولت و دیگران، (۱۳۹۵).

فراموش نکنیم هنوز هم جوهر توسعه، رفاه نوع بشر است. ملاک و معیارهای توسعه دیگر نه رشد یا بهره‌وری اقتصادی صرف، بلکه مطابقت آن با نیازهای اساسی و آرمان‌های رو به رشد مردمان یک اجتماع است. به این معنا توسعه را باید از نو تعریف و ابهام‌زدایی کرد و به عرصه بحث امر اخلاقی سوق داد. به قول دنیس گولت، معیار توسعه باید این باشد که مردمی که پیش از این به مثابه شی شناخته می‌شدند، اکنون بتوانند فعالانه در همه عرصه‌ها حضور یابند و عمل کنند و سرنوشت اجتماعی خودشان را رقم بزنند، وقتی مردم مشارکت می‌کنند، طبعاً نخبگان فکری و کارافزین نیز در این راه فعالانه دانش و عمل می‌آفرینند، و به قول گولت، «شکل‌دهی تاریخ انسانی شایسته هویت و جامعه خویش را آغاز می‌کنند» (گولت، ۱۳۹۴: ۲۱۷-۲۴۰)، به عبارت دیگر، هدف اصلی و فلسفه پیشرفت، نه ملاحظه رشد صرف اقتصادی، بلکه باید ایجاد فرصت‌هایی برای توانمند کردن توده‌ها از برای زندگی انسانی‌تر باشد.

• ارتقای کیفی دولت توسعه‌گرا: از منظر معرفتشناسی توسعه نقش و جایگاه دولت و غایت و شکل بازیگری کنشگران مهم است. در نظریه‌ها و رهیافت‌های گذشته در خصوص بازیگران تفاوت‌های فاحشی وجود داشت؛ اما چنان که اشاره شد، از آغاز دهه ۱۹۹۰ بسیاری از متفکران صاحب‌نظر در زمینه توسعه و پیشرفت بر نقش و جایگاه دولت‌ها توجه ویژه داشته‌اند. برخی پژوهشگران نشان داده‌اند موقعیت برتر کشورهای پیشرفته» به تمامی زیر تأثیر نقش و قدرت دولت «بوده است (بدیع، ۱۳۸۰: ۱۲۳) جدای از نظریه‌پردازانی که در ادامه مختصری از دیدگاه آن‌ها در این زمینه ارائه خواهد شد، سازمان‌های بین‌المللی هم در این اواخر بر نقش مثبت و پویای دولت در عرصه توسعه توجه کرده‌اند. بحران کرونا و ویروس محک و میزان سنجش مفیدی برای اثبات کارآمدی دولت‌های موفق و ضعف دولت‌های ناکارآمد بوده است و می‌تواند از این جهت به شیوه و نوع برخورد مناسب با بحران‌های بزرگ کمک کند. از سوی دیگر فراموش نکنیم در رویکردهای جدید به توسعه انسانی، عاملیت با دولت است. توسعه انسانی نقش دولت در توسعه را همانا تلاش جدی در توانمندسازی انسانی می‌داند» (ندروین پیتز، ۱۳۹۵: ۱۹۱) چنان که در گزارش سال ۲۰۰ بانک جهانی برای دولت‌ها در هزاره جدید، چند هدف و

شاخص تعیین شده است. ۱. پی‌ریزی ساختار قانون ۲. ایجاد فضای سیاست‌گذاری یا ثبات ۳. سرمایه‌گذاری در خدمات اساسی اجتماعی و زیر ساخت‌ها ۴. پشتیبانی از گروه‌ها و اقشار آسیب‌پذیر ۵. حفاظت جدی از محیط زیست.

توماس گلد از جمله نظریه‌پردازان شاخصی است که بر نقش مؤثر دولت در پیشبرد توسعه کیفی و کمی تأکید دارد. او با اشاره به تجربه تایوان به نقش مؤثر دولت توسعه‌گرا و پیوند با سازمان‌ها و بازارهای جهانی توجه کرده است. او با استفاده از مفهوم «وابستگی پویا» بر آن است که پیوندهای آگاهانه‌گزینشی و هدایت‌شده‌ای که دولت‌های علاقه‌مند به توسعه با نیروها و بازارهای جهانی پیشرو در صنعت و تجارت برقرار می‌کنند نه تنها به معنای واگذار کردن یک کشور به دولت‌های خارجی نیست؛ بلکه اینک عامل پویایی و رشد سیاسی و اقتصادی است (Gold, 1998, 44-133).

پیتر ایوانز هم با مثال کشور برزیل و نقش دولت در توسعه صنعتی و اقتصادی از اهمیت این نهاد سخن گفته است. او در کتاب استقلال ریشه‌دار: توسعه یا چپاول در پی آن است نشان دهد کدام دولت‌ها یا چه ساختاری به تسریع روند جامع توسعه قادر بوده‌اند؟ ایوانز با اشاره به دولت‌های توسعه‌گرا نشان می‌دهد که چنین دولت‌هایی قادرند چشم‌اندازهای کارآفرینی درازمدت را در میان نخبگان تقویت و در زمینه آموزش و زیرساخت‌ها اقدام به سرمایه‌گذاری‌های بنیادین کنند. ایوانز هم‌چنین با اشاره به نمونه چین و دولت حاکم در این کشور از اوایل دهه ۱۹۹۰ به این سو، به اهمیت دیدگاه دولتمردان در زمینه جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اشاره می‌کند. تجربه موفق چین نشان می‌دهد که دیگر کشورهای رو به توسعه هم باید با منطق و دوراندیشی و اتکاء به منافع ملی دراز مدت راهی برای برون‌رفت از معضل عقب‌ماندگی پیدا کنند و در رأس آن مشارکت در اقتصاد سیاسی جهانی را به برنامه توسعه خود تبدیل کنند. بین موفقیت‌های داخلی و بستر خارجی پیوندی مستقیم و تنگاتنگ وجود دارد و تقسیم کار بین‌المللی می‌تواند به معیار و مبنایی برای امکان تحول بنیادین تبدیل شود.

سرانجام این که پیتر ایوانز میان دولت یغماگر و دولت توسعه‌گرا تفاوت قائل می‌شود. چراکه دولت یغماگر از جامعه مایه می‌گذارد و اهمیت لازم را به امر توسعه نمی‌دهد. در حالی که دولت‌های توسعه‌گرا، نه تنها تحول صنعتی را سرپرستی می‌کنند، بلکه به درستی می‌توان گفت که در ایجاد تحول نیز نقش ایفا می‌کنند. دولت‌های توسعه‌گرا از

نظر سازمان درونی مبتنی بر شایسته‌سالاری قومی و پاداش‌های شغلی دراز مدت برای ایجاد مسئولیت و حس همبستگی سازمانی هستند. فقط دولتی را می‌توان توسعه‌گرا نامید که خودگردانی و اتکاء به اجتماع را در کنار هم داشته باشد.

سرانجام باید از دیدگاه نظریه‌پردازانی نام برد که نقش و اهمیت دولت در توسعه را با محوریت توسعه انسانی مورد توجه قرار داده‌اند. کیت گریفین، کری مک کنلی، محبوب الحق و آمارتیا سن را می‌توان صاحب‌نظرانی معرفی کرد که در ذیل اخلاق توسعه به توسعه انسانی بها می‌دهند. این دسته نظریه‌پردازان پساتوسعه ضمن نقد کاستی‌های بازار آزاد، از ترتیبات حمایت مبنا پشتیبانی کرده آن را عامل موفقیت در برنامه توسعه کشورها معرفی می‌کنند (سن، ۱۳۹۲: ۵۰). بر این اساس، برنامه کار دولت‌ها در توسعه باید که بهبود بخشی به کیفیت زندگی مردم باشد. هدف توسعه همانا پرورش قابلیت‌های انسان‌ها و گسترش جمیع امکان‌ها و فرصت‌های دولت و درآمدزایی خوب است؛ اما از آن مهم‌تر یک دولت باید توجه کند که شهروند برخوردار از زندگی شاد، طولانی و خلاق چه سرمایه عظیمی برای تحولات بنیادین است. این متفکران که توسعه را در راستای توسعه پایدار تعریف می‌کنند برآنند مردم باید به وجهی در روند توسعه تعریف شوند و از بخت مساوی برای دسترسی به فرصت‌ها چه امروز چه فردا برخوردار باشند. هدف دولت‌ها در توسعه باید توانمندسازی باشد، به این معنی که توسعه باید توسط مردم صورت گیرد نه برای مردم. همه این اهداف مستلزم نقش مؤثر یک دولت است (گریفین و مک کنلی، ۱۳۷۵: ۱۱).

آمارتیا سن که امروزه متفکری شناخته‌شده در زمینه توسعه به شمار می‌رود، در کتاب توسعه به مثابه آزادی و آثار دیگر خود به حمایت از آن شکل از توسعه انسانی پرداخته که در آن دولت برخلاف آموزه‌های لیبرالیسم نو که خصلتی نحیف و حداقلی دارد، خود را در مقابل پدیده‌هایی چون فقر، نابرابری‌ها، قحطی و سایر اشکال عقب ماندگی مسئول می‌داند. به عقیده او توسعه نوعی فرایند گسترش توانایی‌های مردم است (میردال، فرانک و دیگران، ۱۳۹۴: ۳۳۰). بنابراین با لحاظ قراردادن مقیاس اخلاقی توسعه انسانی آن را می‌باید هم‌چون فرایند گسترش انتخاب‌ها و علائق توسعه‌ای دید که مردم از آن سود می‌جویند. بالطبع می‌توان گفت توسعه در کشور ما آن هنگام محقق می‌شود که عوامل و زمینه‌های مانع نوآوری، مشارکت و کنش خلاقانه تقلیل یافته و از میان برود و

نشانه‌های ملموس فقر و بهره‌کشی، فرصت‌های کم اقتصادی، محدودیت نظام‌مند اجتماعی، تصدی‌گری یا دخالت بیش از حد دولت‌ها در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی رفع و رجوع گردد.

• توسعه جامع و ابعاد مغفول‌مانده: در نکته سوم به ابتناء نظریه توسعه انسانی اشاره کردیم که اساساً هر گونه بحث پیرامون توسعه و امدار دو دیدگاه است: یکی آن‌که توسعه را صرفاً با مفاهیم و معیارهایی چون رشد تولید ملی، افزایش درآمد، پیشرفت فناوری و جز اینها بیان می‌کند و دیگری که توسعه را به صورت جامع‌تر در شکل توسعه توانایی‌های انسانی و فرایند گسترش نهادهای مقوم و پشتیبان آزادی‌های اساسی مدّ نظر قرار می‌دهد. آشکار است با انتخاب دیدگاه اول، اجزای بسیار مهمی از توسعه به فراموشی سپرده می‌شود، اجزایی که از مؤلفه‌های مهم توسعه هستند (نوری نائینی در سن، 1392، (32). در این معنا توسعه ابعاد وسیع‌تر هم یافته است. از جمله در سطح فیزیکی، در حوزه محیط زیست، در روابط متنوع اجتماعی، در رویکردهای عاطفی، در سطوح روانی، در زمینه سیاسی، در بستر و بافت تاریخی، در حوزه اخلاق و معنا. این که هگل، فیلسوف آلمانی به مناسبتی گفته است توسعه متضمن منشاء نهفته‌ای از شدن است و ظرفیت یا استعداد نهانی برای تحقق خویشتن، در واقع اشارتی به ذات واقعی توسعه از منظر حکمرانی دولت توسعه گراست. همان‌طور که به اشاره گذشت از اواخر دهه 1980، عامل فرهنگ در کنار زمینه‌های دیگر به عنوان یکی از مؤثرترین محرک‌های رشد و توسعه در همه قلمروها، مورد توجه قرار گرفت (پایا، 1394، 208؛ ویلیس، 1393، 143-150). لازم به ذکر است یونسکو سال‌های 1988 تا 1997 را دهه جهانی توسعه و فرهنگ اعلام کرده بود و تأکید داشت که توسعه پس از این باید به مقوله فرهنگ اهتمام جدی داشته باشد (ندروین پیترز، ۱۳۹۵: ۱۴۱). همان‌طور که احمد گل محمدی در پژوهش خود پیرامون جهانی شدن نیز تصریح داشته است، فرهنگ نه تنها در سال‌های پایانی سده بیستم، بلکه در آغاز هزاره جدید نیز اهمیت خود را حفظ کرده است (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۰۷). واقعیت این است که توسعه همواره مبتنی بر میراث فرهنگی، بازسازی خویشتن فرهنگی و در سطح جهانی تبادل بین فرهنگی بوده است. توسعه فرهنگی یا جنبه فرهنگی جوامع دیرتر از دیگر جنبه‌های توسعه تغییر و تحول پیدا می‌کند (نراقی، ۱۳۹۴: ۲۰۱). اما اگر بازسازی خویشتن فرهنگی نهادینه شود، دیگر

زمینه‌های رشد و ترقی را تسهیل می‌کند. امروزه متفکران بسیاری مقوله توسعه را به ویژه در جوامع چند فرهنگی با توجه به جایگاه اقوام و حفظ تنوع قومی و میراث معنوی و دینی مطرح کرده‌اند. امروزه توسعه‌یافته‌ترین و باثبات‌ترین کشورها در عین حال حامیان تنوع فرهنگی برای اقوام و گروه‌های زبانی مذهبی در داخل دولت ملی متبوع خود هستند.

بر این اساس است که مساله دین هم در پیوند با توسعه مورد توجه قرار گرفته است (Hasan, 2017:34-36). این در حالی است که در نظریه‌های گذشته توسعه، مقوله دین همواره به عنوان مانعی برای پیشرفت جامعه تلقی شده است. نظریه‌های متأخر توسعه نباید تجربه موفق جوامعی که هم دین در آن برجسته بوده هم در عین حال در امر مدرنیت گام‌های اساسی برداشته‌اند، فراموش کنند. حضور مثبت تلقی‌ها و ارزش‌های دینی این انگیزه را تقویت کرده که می‌توان از مفاهیم معناگرا در امر توسعه یاری جست. هابرماس متأخر در چارچوب ایده‌منظومه سیاسی و فرهنگی نوین برای دوران پساها به نقش و اهمیت مؤثر مذهب در جوامع پساسکولار امروزی پرداخته است (توماسن، ۱۳۹۵: ۲۰۹). به این ترتیب مذاهب به مثابه مفاهیم اخلاقی مربوط به امر نیک می‌توانند در میان سایر مفاهیم جهان سکولار هم عرض دانسته شوند. در همین حال او در کتاب دین و عقلانیت (2002) با اشاره به دیدگاه چارلز دیویس که گفته: امید سکولاری بدون دین نمی‌تواند با اطمینان تصدیق کند که در آینده خرسندی و موفقیتی وجود خواهد داشت، نتیجه می‌گیرد در جهان پساها، توسعه و رونق زندگی اجتماعی در غیاب دین و اخلاق دینی غیر ممکن است (Habermas, 2002:78-79). امروزه پژوهشگران با استناد به تجربه کشورهای مسلمان توضیح می‌دهند که با وجود حضور دین، می‌توان نمونه‌های خوبی از پیشرفت در زمینه حکمرانی توسعه کرد. یک نتیجه راهبردی این تحول تجربی آن است که دولت‌مردان کشور ما می‌توانند با تأمل دقیق و آسیب‌شناسی مشکلات جامعه بومی به الگو برداری موفق و بیشتر از کشورهای مسلمان دست یازند.

- غایت‌شناسی توسعه با الزامات بومی: نتیجه تمام مطالبی که در بندهای ۱ تا ۴ آمده توجه دادن به این مقوله مهم است که هم نظریه‌ها و هم تجربه‌های توسعه نشان می‌دهند که قرار گرفتن در مسیر حکمرانی دولت توسعه باور، فرایندی است پویا، جامع و مبتنی بر

ملاحظات اخلاقی که امروزه در عصر شتاب ناشی از فناوری اطلاعات و رقابت گسترده کشورها با یکدیگر برای کسب جایگاه برجسته در سطح منطقه و جهان، فقدان یکی از آن ابعاد و ناکارآمدی‌های دیگر، روند توسعه را مشکل و مشکلات عدیده‌ای پی در پی دامن‌گیر آن کشور خواهد کرد. از این رو مناسب است در این بند از سه مساله اساسی که نقش و جایگاه امروزی آن‌ها در توسعه جامع همه کشورها از جمله، کشور ما چشم ناپوشیدنی و گریز ناپذیر است به اختصار سخن بگوییم.

مساله اول در چارچوب نظریه‌های اخلاق توسعه، توجه به *انسان* و نقش آن در امر توسعه است. دیدگاهی از توسعه و عدالت که آزادی‌های اساسی را دارای نقشی تعیین‌کننده می‌داند و بالطبع بر نقش آفرینی، مسئولیت و داوری افراد استوار است. در این دیدگاه انسان فردی است نقش آفرین نه منفعل و نقش‌پذیر. در این نگرش انسان‌ها افرادی‌اند آزاد و مسئول که با مشارکت جمعی خویش و یا حضور فعال در تمامی مراحل فرایند توسعه، سرنوشت خویش را چنانکه می‌خواهند رقم می‌زنند. بدیهی است که توانمندی عملی انسان‌ها را چگونگی ترتیبات اجتماعی و سیاسی حاکم بر هر اجتماع یا جامعه سیاسی شکل می‌دهد. دولت‌ها در این زمینه تعهداتی دارند که باید به آن عمل کنند. توجه به انسان در اینجا به معنای اعطای حق آزادی، گسترش دامنه انتخاب و توانمند ساختن افراد و به قول جان راولز، تسهیل‌گزینش خیرهای بنیادین است. آمارتیا سن، در این‌جا به درستی از واژه توسعه حق‌بنیاد استفاده می‌کند که اشاره‌ای است به اهمیت سرمایه انسانی و ارتقای توانمندی انسان‌ها که از جمله حقوق همه آن‌هاست (سن، 1392، 439).

مساله دوم و محوری، نقش و اهمیت تعیین‌کننده روند صحیح مردم‌سالاری یا به قول لوسین پای (1965)، تعمیق نهادهای دموکراتیک است (رضایی، 2015: 1394). ارسطو در سده چهارم قبل میلاد و الکسی دوتوکویل در دوران جدید، شومپتر در نیمه قرن گذشته و آلن تورن در آستانه هزاره جدید، هریک با آگاهی از کاستی‌های دموکراسی بر آن بودند این نوع نظام سیاسی در قیاس با دیگر انواع بهتر می‌تواند خیر عمومی را محقق کند (تورن، 1401: مقدمه). بر این اساس طبیعی است فکر کنیم گام نخست و مهم برای اقدام در جهت یکی از مهم‌ترین اهداف بنیادین حکمرانی دولت توسعه‌گرا، در جهت تأمین عدالت اجتماعی و رفاه عمومی و به طور کلی توسعه اقتصادی متوازن و به تعبیر روالزی

کلمه منصفانه، همانا دموکراتیزه کردن ساختار قدرت سیاسی است (بشیریه، ۱۳۸۷: ۲۴۶). به ویژه اگر توجه کنیم سیاست توسعه در عصر پساها و در همروی با فشارهای جهانی شدن، نیاز به تغییرات در لایه‌های مختلف سیاست را در کشورهای در حال توسعه به امری حیاتی تبدیل کرده است.

اما مساله بسیار مهم سوم و دارای اهمیت در قلمرو حکمرانی توسعه، پدیده جهانی شدن و نوع رویارویی کشورها از جمله، کشور ما با آن است (موثقی، ۱۳۹۶: مقدمه). امری که از حیث اهمیت و ناگزیری می‌توان آن را مذهب مختار زمان نامید. این مساله از این جهت واجد توجه است که بسیاری باور دارند عصر جهانی شدن‌ها، چالشی جدی بر سر حاکمیت دولت‌هاست (Elkins, 1995: 67-69، گل محمدی، 224: 1396، آلبرو، 1380، 199). البته چنان‌که فرانک کانینگهام در کتاب نظریه‌های دموکراسی تصریح کرده است جهت‌گیری‌ها در زمینه جهانی شدن و تأثیر آن بر روند دموکراسی متفاوت است (کانینگهام، 345: 1396). برای مثال در حالیکه کسانی چون کلود ایک، ایان باربر و رابرت کاکس، جهانی شدن‌ها را خطری برای دموکراسی‌ها می‌دانند در مقابل امثال اولریش بک، دیوید هلد و از آن‌ها مهم‌تر ویل کیملیکا بر امکان ایجاد فرصت‌ها به واسطه پدیده جهانی شدن برای دموکراسی‌ها توجه جدی مبذول داشته‌اند. سویه‌ها و فرایندهای گوناگون جهانی شدن گسل‌های جدی در ساختار قدرت و سیاست کشورها ایجاد کرده است. رابطه عموماً عمودی نظام سیاسی با جامعه در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به سود مطالبات مردم‌سالاری سوق داده شده است.

لذا تعجبی نخواهیم کرد که پدیده جهانی شدن در گفتمان توسعه کشور ما هم مورد توجه ویژه است. چراکه امری ناگزیر و واقعی است و بسیاری از افراد، سازمان‌ها و دولت‌ها از آن به عنوان فرصتی برای پیش‌برد رشد و کاهش فقر و ارتقای جایگاه خود در نظام بین‌الملل یا هندسه - قدرت می‌نگرند. پدیده جهانی شدن، حرکتی در عین حال مقاومت‌ناپذیر و برگشت‌ناپذیر است. به قول رابرت رایش در کتاب کار ملل، ما تحولی را تجربه می‌کنیم که اقتصاد و سیاست قرن بیست و یکم را ساختاری تازه خواهد داد. دیگر نه تکنولوژی ملی وجود خواهد داشت، نه مؤسسه ملی و نه صنعت ملی. اقتصاد ملی نیز دست کم با برداشتی که ما از این مفهوم داریم، از میان خواهد رفت. آنچه در داخل محدوده مرزهای ملی باقی خواهد ماند، جمعیتی است که در آن زندگی

می‌کند. برگ‌های برنده آن، توانایی تولید و روحیه ابداعش خواهد بود (شایگان، ۱۳۹۹: ۶۳).

پس همان‌طور که اریک بود، در پژوهش خود پیرامون وضعیت کشورهای پدرسالار در عصر جهانی شدن نشان می‌دهد جهانی شدن الزامات جدی برای تمام دولت‌های امروزی به همراه آورده است (بود، ۱۳۹۸: ۲۰۱). همو در بحثی تفصیلی درباره دموکراتیک‌سازی در عصر پساها که مؤید عصر جهانی است، بر چند مزیت این دوران در تسریع روند توسعه دست گذاشته است که می‌تواند مورد توجه سیاست حکمرانی دولت‌های طالب توسعه و پیشرفت قرار گیرد. نخست، جهانی شدن می‌تواند تسهیل‌کننده ارزش‌های میان فرهنگی باشد، دوم جهانی شدن در عرصه فرهنگی می‌تواند موجد و فرصتی برای بازسازی هویتی و گسترش و توانمند کردن مجاری و آبشخورهای تأمین‌کننده هویت فربه به ویژه برای کشورهایی چون ایران فرهنگی باشد (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۵۰)، سوم اینکه پدیده مذکور با توانمندسازی کشورهای جنوب و در حال توسعه رابطه تاریخی ناموزون و آزار دهنده عمودی را به تعامل افقی تبدیل کند.

در دو دهه اخیر دو کشور چین و هند نمونه‌های جالبی از بهره‌مندی از بسامدهای جهانی شدن در حوزه حکمرانی دولت توسعه‌گرا هستند. حتی چین از ایالات متحده به عنوان صادرکننده برتر جهان در زمینه محصولات تکنولوژیک هم پیشی گرفته و در حال نزدیک شدن به ژاپن در زمینه‌های تحقیق و توسعه است. امری که در چند سال اخیر باب منازعه‌ای تجاری میان این کشور پرجمعیت و آمریکا را گشوده است و در ماه‌های کرونایی گذشته به نقطه اوج خود رسید.

بنابر آنچه آمد حال آنچه در این مسیر فراروی کشور ما و دولت‌مردان ما قرار دارد عبارت است از نقشه راه منطقی در مسیر اقتصاد بی‌وزن جهانی، نوآوری‌ها و رشد ارتباطات الکترونیکی در ابعاد فراملی و فروملی. جهانی شدن چون موجی است که هیچ جامعه‌ای یارای گریز یا مقاومت در برابر آن را ندارد، چراکه هر چه بیشتر در برابر این موج مقاومت کنیم، بیشتر از مسیر حرکت جهان کنار می‌مانیم؛ هر چه بیشتر خود را از آن کنار کشیم، بیشتر به دام آن گرفتار می‌آییم و ناخواسته قربانی آن می‌شویم آن هم در حالی که خود باید هزینه این قربانی شدن را بپردازیم. آنچه به عنوان معجزه آسیا و دگرگونی خیره‌کننده چین و هند در سال‌های اخیر مشهور شده بیش از پیش حاکی از

نقش مؤثر حکمرانی دولت‌های توسعه‌گراست. به قول جان پیترز، موفقیت این مناطق بدون یک دولت توسعه‌ای قابل تحقق نبوده است (ندروین پیترز، ۱۳۹۵: ۳۵۹). دولت توسعه‌ای در عصر جهانی باید متوجه این مهم باشد که هرچقدر توسعه را هوشمندانه اجرا کند، نمی‌تواند بدون توجه به پیوند هوشمندانه در سطح جهانی موفق شود. در واقع، رویکردهای توسعه گوناگون هر یک به شکلی با سطح جهانی در تعامل اند و ضرورت پیشرفت، این همکاری را ناگزیر کرده است. به نظر می‌رسد قضاوت ما اگر براساس پیامدهای ناگزیر از فلسفه حکمرانی در جهان پساها باشد (قرلسفلی، ۱۴۰۰: ۲۱۴)، هر جامعه با هر زیست جهان فرهنگی و نظم سیاسی، ملزم به ملحوظ داشتن این موارد است: اقتصادی که وسایل مادی و خدمات عمومی لازم برای شأن و مقام انسان را فراهم کند؛ احساس مسئولیت برای ایجاد رفاه و شادکامی جامعه خود از طریق ترتیبات و تسهیلات اجتماعی؛ نوعی احترام به گوناگونی فرهنگی و زبانی؛ تعمیق نهادی فرایندهای سیاسی که جامع و مشارکتی باشد و در عمل به گسترش دامنه انتخاب برای تشویق توانمندی‌های مردم؛ پابندی به از بین بردن دامنه خشونت و التزام به این که اختلافات را می‌توان و باید از طریق روندهای متعاملانه حل کرد.

نتیجه‌گیری

بار دیگر تأکید می‌کنیم مهم‌ترین مشخصه نظریه‌ها و تجربه‌های توسعه در دهه‌های اخیر تأکید و توجه بر عوامل و زمینه‌های داخلی بوده است. یعنی اساساً توسعه و پیشرفت امری درون‌زا و متکی بر نیروها و تحولات داخلی، نقش فعال دولت و همسو با آن تقویت ابعاد فرهنگی و اجتماعی لازم در مسیر تجدد و توسعه است. به تعبیر درست در همه نظریه‌های جامع توسعه و حکمرانی خوب، نقش دولت کلیدی است.

به زعم ما توسعه جامع هم‌چون فرایند تجدد نهادینه نمی‌گردد مگر این که به پشتوانه آگاهی علمی و نظری ببینیم در جوامع توسعه یافته، در طول دهه‌های گذشته چه اتفاقی افتاده است که در کشور ما و دیگر جوامع در حال توسعه به آن صورت امکان وقوع نیافته است؟ واقعیت آن است که اگر تجدد و توسعه دو بعد یا عنصر اصلی داشته باشد که یکی خرد تکنولوژیک، یعنی امکان و اختیار بهره‌برداری از منابع و عنایت به عقل‌ابزاری است و دوم خرد دموکراتیک که بر ابعاد فرهنگی و سیاسی مقوم توسعه توجه دارد، باید اعتراف کرد عمده جوامع در حال توسعه از جمله ما، فاقد مختصات مؤثر خرد

دموکراتیک در زمینه مدیریت توسعه‌اند. خرد مذکور در دو روند مرتبط با هم پیش می‌رود؛ اول سطح حکمرانی رسمی: دولتی می‌تواند وظیفه سنگین توسعه را بر عهده بگیرد که نماینده مصلحت عمومی و منافع ملی باشد. شواهد، قرائن و نیز تحلیل‌ها نشان می‌دهند که شرط ضروری و بنیادین دستیابی به توسعه پایدار برای قسمت‌های اعظم جهان امروز از جمله کشور ما که با بحران‌های سیاسی، اقتصادی، کمبود آب، فقر و شکاف طبقاتی دست و پنجه نرم می‌کنند، تحکیم پایه‌ها و سطوح مختلف حکمرانی است. این نکته مهمی است که در نظر داشته باشیم، گذار از دولت پیشامدرن غیر دموکراتیک به دولت کاملاً مدرن امری سراسر ساده نبوده است. از دیگر سوی، برآیند نظریه‌ها و تجربه‌ها مؤید این حقیقت است که مدرنیته سیاسی و دولت مدرن نمی‌تواند امری ایستا و مقطعی باشد. این مهم هم متأثر از عوامل دلالتی - وضعیتی گوناگون یک جامعه است و هم باید به گونه‌ای تعریف شود که دولت مدرن خود را به پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های نسل جدید مجبور ببیند.

و اما بعد دوم به ضرورت، خود جامعه را مد نظر دارد. جامعه آگاه، با ذهنیت نقادانه و البته خوشبین و امیدوار به آینده که شامل تک‌تک شهروندان، طبقات، گروه‌ها و ارباب معرفت می‌شود. جامعه آگاه و دارای ذهنیت نقاد می‌تواند در نسبت مسائل و چیزها مثل ماهیت آدمی، چیستی و کاربرد علوم انسانی و اجتماعی، رابطه علم و تکنولوژی یا تکنولوژی و دین تأمل و واکاوی کند. شوربختانه بسط تاریخی انسداد سیاسی در جوامع توسعه‌نیافته و ناپایداری سیستم‌های سیاسی از ریشه گرفتن جامعه آگاه و ذهنیت نقادانه جلوگیری کرده همسو با آن در سطح جامعه نیز زیست‌بوم عقلانیت و نقادی تُنک‌مایه و نزار و نحیف شده است. در دهه‌های گذشته، عمده نظریه‌پردازان بر آن بودند، مهم‌ترین عنصر پیشرفت، منابع طبیعی است. اکنون نظر اکثریت آن است که همه کشورها می‌توانند پیشرفت کنند مشروط به این که نهادهای مؤثر و فراگیری در این زمینه در عرصه جامعه مدنی شکل بگیرد. این امر ممکن نخواهد شد، مگر این که مساله اقدام جمعی در یک اجتماع سیاسی حل شده باشد: یعنی نخبگان سیاسی سطح کارگزارانو فکری سطح اهل نظر و توده مردم سطح عموم بر سر مصالح ملی خود به یک توافق جمعی برسند. به ابتدای آنچه در حکمت سیاسی ایران و اندرزنامه‌ها درباره قانون عقل جهان‌داری و به زبان امروزی اصل حکمرانی آمده است، در نهایت سطح عموم یا افکار جامعه است

که داوری خواهد کرد. تاریخ به قوت نشان داده است مردمانی که نان حکومت را بخورند، از آن روی بر نمی گردانند. به قول خواجه نظام الملک چون دعای خلق به نیکویی پیوسته گردد، آن مُلک پایدار باشد و هر روز زیادت گردد.

اگر بخواهیم از چشم انداز دیالکتیک تاریخی بر ماهیت حکمرانی توسعه نظر افکنیم می بینیم ما در یک جهان مرکب به سر می بریم و در این وضعیت نمی توانیم چشم خود را بر واقعیت زیسته تمدن ایرانی اسلامی ببندیم. در این کشور امر طبیعی آن است که واقعیات زیست ما در متن یک کنش و واکنش دائمی میان جامعه در حال پویایی با میراث تاریخی و تمدنی خود تعریف می شود. بر این اساس باید گفت مسیر روشن آینده و امدار ترکیب درست و متوازنی از ابعاد مختلف هویت چند لایه ایرانی، اسلامی و مدرن معاصر خواهد بود. این ترکیب امکان موفقیت در مسیر پرفراز و فرود حکمرانی توسعه را تضمین می کند.

منابع

الف فارسی

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۶)، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- اسولیان، نوئل (۱۳۸۹)، نظریه سیاسی در گذار، ترجمه حسن آب نیکی، تهران: نشر کویر.
- ایلزورث، گری (۱۳۹۴)، پسامدرنیسم، ترجمه گلنار نریمانی، تهران: نشر ققنوس.
- بدیع، برتران (۱۳۷۹)، توسعه سیاسی، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: نشر ققنوس.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، عقل در سیاست، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷) گذار به دموکراسی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بلومبرگ، هانس (۱۴۰۱)، تاخیز بنیادین روشنگری، ترجمه و تدوین زانیار ابراهیمی، تهران: روزگار نو.
- تورن، آلن (۱۴۰۱)، دموکراسی چیست؟، ترجمه سلمان صادقی زاده، تهران: ثالث.
- تورن، آلن (۱۴۰۱)، پارادایم جدید، ترجمه سلمان صادقی زاده، تهران: علمی و فرهنگی.
- سرزعی، علی (۱۳۹۳)، مروری بر دولت و توسعه اقتصادی، در www.ketabnews.com/fa/news/15485 (۱۱ سن، آماریتا (۱۳۹۶)، اندیشه عدالت، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر نی.
- سویفت، آدام (۱۳۸۵)، ۱۳۸۵ فلسفه سیاسی، ترجمه پوریا موحد، تهران: نشر ققنوس.
- عجم اوغلو، دارون، نورث، آلفرد و دیگران (۱۴۰۱)، در تکاپوی حکمرانی خوب، ترجمه مهدی مقدری. تهران: نشر نگاه معاصر.
- فلن سیمون، آی (۱۳۹۶)، نظریه های جنبش های اجتماعی، ترجمه سعید خاوری نژاد، تهران: نشر فلات.
- فنبی، جان اتان (۱۳۹۹)، آیا چین بر قرن ۲۱ سیطره خواهد یافت؟، ترجمه شهریار خواجهیان، تهران: نشر ققنوس.
- قاضی مرادی، حسن (۱۳۹۸)، گذارها به دموکراسی، تهران: نشر اختران.
- قالیباف، محمدباقر (۱۴۰۱)، ثبات لازم در قانون گذار نداریم. در: www.fa.shafaqna.com/news/1377147
- قزلسفلی، محمد تقی (۱۳۹۹)، سیاست کرونا، تهران: امیدصبا.
- قزلسفلی، محمد تقی (۱۴۰۰)، فلسفه فلسفه سیاسی، تهران: امیدصبا.
- کراکر، آلن، دیوید و گولت، دنیس و دیگران (۱۳۹۵)، تصور عصر پسا توسعه، ترجمه محمد ملا عباسی، تهران: نشر ترجمان.

- گریفین، کیث، مک کلنی، تری (۱۳۷۵)، تحقق استراتژی توسعه انسانی، ترجمه علیرضا خواجه پور، تهران: موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- گریفین، مارتین (۱۳۸۸)، دانشنامه روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشرنی.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، جهانی شدن فرهنگ، هویت، تهران: نشرنی.
- گل محمدی، احمد (۱۳۹۶)، چیستی، تحول و چشم انداز دولت، تهران: نشرنی.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۵)، روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ندروین پیترز، جان (۱۳۹۵)، نظریه توسعه، ترجمه انورمحمدی، تهران: نشرگل آذین.
- نرافی، یوسف (۱۳۹۴)، جامعه‌شناسی و توسعه، تهران: نشر فروزان.
- نوری نائینی، محمدسعید (۱۳۹۲)، در باب توسعه؛ مقدمه مترجم، در آمارتیا سن، توسعه یعنی آزادی، ترجمه محمد سعید نوری نائینی، تهران: نشرنی.
- های، کالین (۱۳۸۵)، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- هلد، دیوید و مکگرو، آنتون (۱۳۸۸)، نظریه‌های جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: نشر چشمه.
- هیوود، اندرو (۱۳۸۹)، سیاست، ترجمه عبدالرحمان عالم، تهران: نشرنی.

ب) انگلیسی

- Edgar, Andrew (2005), *The Philosophy of Habermas, USA*: McGill Queen's university press.
- Ekins, D.I, (1995), *Beyond Sovereignty*, Toronto: University of Toronto press.
- Goodin, Robert and Kingemann, Diefer (1998), *Handbook of Political science*, London: Oxford University Press.
- Gold, Thomas (1999), *State and Society in the Taiwan Miracle*, New York: Sharp.
- Gray, john (1995), *Isaiah Berlin*, Princeton: Princeton Press.
- Hasan, Romy (2017), *Religion and Department in the Global South*, London: Palgrave Macmillan.
- Heywood, Andrew (2008). *Global Politics*, London: Palgrave.
- Inglhart, Ronald (1997) *Modernization and Postmodernization*: Princeton: university press.
- Magun, Artemy (2020), *The Future of State: Philosophy and Politics*, London: Rawmaz littlefidd publishers.
- Ohmae, kenichi (2008), *The End of Nation State*, London: Blackwall.
- Osborn and Gaebler (1992), *Reinventing Government*, New York: Addison Wesley Press.
- Patricia Rakel, Eva (2008), *Power, Islam and Political Elite in Iran*, London: Brill Academic publishers.
- Touraine, Alain (2007), *A new Paradigm*, London: Polity press.

استناد به این مقاله: قزلسفلی، محمد تقی. (۱۴۰۱). پیش نیازها و شرایط حکمرانی دولت‌ها در دوران «پسا»ها با تاکید بر ایران. دولت پژوهی، ۸(۳۰)، ۳۰-۳۱. doi: 10.22054/tssq.2022.70298.1336



The State Studies Quarterly is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.

